

گفت‌وگوی
صبا با عوامل
نمایش
«یتیمچه»

وقتی که سقوطی دومینوار آغاز می‌شود

مریم عظیمی
گفت‌وگو



«یتیمچه» نمایشی به نویسندگی کههد تاراج و کارگردانی مهرداد ضیایی است که به یکی از بخرنج‌ترین مسائلی که انسان‌ها ممکن است در کودکی با آن مواجه شوند می‌پردازد: تعرض محارم. این اثر خانواده‌ای را به روی صحنه می‌آورد که هنوز خبر فاجعه بار را نشنیده‌اند اما همه چیز آنچنان متزلزل است که هر لحظه امکان دارد فرو بریزد. در این نمایش بازیگرانی چون افسانه چهره آزاد، الهه شه پرست، کههد تاراج، هوشنگ قوانلو، نازنین حشمدار و مهدی صباغی به ایفای نقش می‌پردازند و عطار فعت خواه باز یگر خردسال اثر است. این اثر بعد از اتمام جشنواره نمایش‌های آئینی سنتی دوباره به صحنه سالن چهارسو بر می‌گردد و به مدت یک هفته اجرای آن ادامه خواهد داشت. در ادامه گپ و گفت خبرنگار صبا با عوامل این نمایش را می‌خوانید.

مهرداد ضیایی
کارگردان:

این نمایش به یک فنجان
قهوه تلخ می‌ماند

درباره این‌که چگونه به سمت این متن رفتید و روند کار چگونه پیش رفت، برایمان بگویید.

وقتی برای اولین بار کههد تاراج این متن را به من داد و آن را خواندم، از همان موقع بسیار درگیرش شدم. احساس کردم این موضوع، هم یک بحران اجتماعی است، هم بحران خانوادگی و هم بحرانی جهانی چرا که این مسئله مختص ایران نیست، بلکه موضوعی است که در سراسر دنیا وجود دارد و بسیاری از جوامع با آن درگیر هستند. با این حال، بخش اساسی و اعظم قضیه، مسئله فرهنگی و نوع بیان آن است. در بسیاری از نقاط دنیا ممکن است چنین مشکلی وجود داشته باشد، اما به دلیل نوع تربیت و شیوه آموزشی حاکم بر آن جوامع، این مسائل یا به سرعت کنترل می‌شود یا حد و مرزی برای طرح و پیشگیری از آن وجود دارد. یکی از بزرگ‌ترین معضلاتی که ما در جامعه خود گرفتار آن هستیم، مسئله روابط، آبرو و پنهان‌کاری

دیگری است. در واقع، تنها مسئله ما آبرو و قضاوت نیست؛ گاهی حتی جرئت بیان برخی موضوعات را هم نداریم.

این متن در مسیر اجرا با چه چالش‌هایی روبرو بود؟

این متن چندین بار رد شد و اجازه نمی‌داند روی آن کار کنیم. اما در آخرین مرحله، بسیار جدی و مصمم ایستادم تا ببینم مشکل دقیقاً در کجاست. در همین راستا چندین جلسه با شورای نظارت داشتیم و گفت‌وگو کردیم. انصافاً آن‌ها هم با صداقت کامل به صحبت‌های ما گوش دادند و پیشنهادهای مطرح کردند. ما نیز تا حد امکان پیشنهادهایشان را اعمال کردیم و خوشبختانه شرایطی فراهم شد که بتوانیم کار را پیش ببریم.

در مورد بحث مستند این معضل چه اطلاعاتی وجود دارد؟

بر اساس آمار رسمی ثبت‌شده در دادسرا، در یک ماه حدود هزار مورد از این نوع پرونده‌ها ثبت می‌شود. اما همان‌طور که خودتان بهتر می‌دانید، این رقم در واقعیت بسیار بیشتر است. به گمان من، دست‌کم ده برابر این آمار واقعی است، چون بسیاری از افراد حتی جرات ثبت شکایت را هم ندارند چون همین مسئله قضاوت بیرونی، همان نگرانی از آبرو و... مانع می‌شود درست مانند جمله‌ای که در نمایش مجید از مادرش نقل می‌کند «مادرم گفت یک نفر بسوزد، بهتر از این است که کل خانواده برونز زیر آوار» دقیقاً چنین اتفاقی در بسیاری از خانواده‌ها می‌افتد. معمولاً به هر یک از اعضا که آسیبی می‌رسد، به او می‌گویند: «تحمّل کن، دندان روی جگر بگذار، آبرویمان را حفظ کن» و این چرخه ادامه دارد. در حالی که همین نوع پنهان‌کاری و سکوت، آسیب‌های اجتماعی سنگینی در پی دارد؛ هم در لحظه و هم در آینده. متأسفانه این اتفاق ممکن است به‌صورت سلسله‌وار تکرار شود و هرگز تمام نشود.

بخرنج بودن موضوع و پیچیدگی و سنگینی مضمون، چه چالش‌هایی در کارگردانی ایجاد می‌کرد؟

حقیقتش خودم هم تمایل نداشتم برخی از مسائل به‌صورت عریان و بی‌پرده مطرح شود. شاید به‌خاطر نوع تربیت، نوع نگاه و پذیرش جامعه‌مان باشد اما نمی‌خواستیم در اجرا وقاحت وجود داشته باشد. تأکیدم از روز اول این بود که تمام اتفاقات باید به‌گونه‌ای رخ دهد که فضا سازی درست و بستر مناسب برای روایت قصه فراهم شود تا تماشاگر با ما همراه شود. این دست موضوعات، بسیار حساس‌اند و به‌راحتی ممکن است به ورطه ابتذال بیفتند یا برعکس، به‌گونه‌ای بیان شوند که تماشاگر را گیج و بی‌تأثیر رها کنند. تمام تلاشم در کارگردانی این بود که تا حد امکان کارگردان به چشم

درباره بسیاری از آسیب‌هاست که همین امر به بحران منجر می‌شود. شاید اگر از کودکی پیام‌زیم که چگونه با موقعیت‌ها و بحران‌ها روبه‌رو شویم، بسیاری از مشکلات امروزمان اصلاً به‌وجود نیاید. اما این، متأسفانه، نقیصی ساختاری در نظام آموزشی ماست ولی به‌واسطه فرهنگ شرقی و حساسیت‌های مرتبط با آبرو و قضاوت دیگران، بسیاری از اتفاقات در جامعه ما رخ می‌دهد که می‌توانست به‌راحتی از وقوع آن جلوگیری کرد یا دست‌کم درمان‌پذیر باشند. به‌نظر من، این مسئله بسیار بزرگی است و همین باعث شد که عمیقاً درگیرش شوم. با این حال، طبق معمول، در اینجا نیز با مسائلی مانند ممیزی و ممانعت از طرح بسیاری از آسیب‌ها روبه‌رو بودیم. این خود درد



نیاید. تنها هدفم این بود که فضای قصه را با تماشاگر شریک شوم. انگار همه ما داریم از شکاف دیوارهای یک خانه، اتفاقات درون آن را می‌بینیم، اما این «دیدن» باید با حفظ شأن و جایگاه خانواده همراه باشد. سعی کردم این اتفاق با ظرافت، درست و در عین حال احساسی شکل بگیرد. تأکیدم به بازیگران همواره این بود که شأن و جایگاه هر یک از شخصیت‌ها حفظ شود و هیچ‌کدام مورد قضاوت قرار نگیرند. هر یک از شخصیت‌ها درگیر ناآگاهی یا شریطی هستند که در آن قرار گرفته‌اند به همین دلیل در هیچ‌جای نمایش هیچ‌کدام از شخصیت‌ها را به شکل سیاه یا سفید نشان نمی‌دهیم، بلکه صرفاً قصه را با صداقت روایت می‌کنیم تا تماشاگر خودش تصمیم بگیرد که کدام اتفاق درست است و کدام نادرست.

از بازخورد مخاطبان بگویید.

یکی از نکات دلگرم‌کننده درباره نمایش که خوشبختانه تقریباً هر شب پس از اجرا در صحبت با مخاطبان با آن مواجه می‌شوم این است که همه اذعان دارند که اگرچه نمایش بی‌تردید ترازوی است، اما از آن نوع ترازوی هاست که تماشاگر پس از دیدنش دچار نوعی تزکیه نفس می‌شود. از نظر من این نمایش به یک فنجان قهوه تلخ می‌ماند که وقتی می‌نوشی، در عین تلخی، نوعی آرامش، احساس و انرژی وارد بدنت می‌شود. بنابراین اگرچه تلخ است، اما این تلخی یک لذت درونی درست انسانی به مخاطب می‌دهد.

سخن پایانی

خیلی دلم می‌خواهد تماشاگر بتواند این کار را ببیند. خوشبختانه گروهی بسیار خوب و حرفه‌ای از بازیگران و عوامل در پشت صحنه داریم که همه آن‌ها نهایت همکاری را با من داشتند. امیدوارم تماشاگران لطف کنند و برای دیدن این کار بیایند. این قول را به آن‌ها می‌دهم که این نمایش، در عین تلخی موضوع، لذت خاصی را برایشان به همراه دارد. ما سعی کردیم اثری خلق کنیم که همچون آینه‌ای از زندگی روزمره و اطرافمان باشد؛ نمایشی که مخاطب پس از دیدنش، حال خوشی را با خود از سالن بیرون ببرد و شنیدن این نظر که «نمایش شما وقتی شروع می‌شود که ما از سالن بیرون می‌رویم» برای من بسیار ارزشمند و خوشحال‌کننده است چرا که نشان می‌دهد تماشاگر پس از پایان اجرا، همچنان درگیر قصه است.

